دعای صباح

در عهد دولت جاوید مدت ملک
الملوک و سلطان السلاطین شهنشاه
السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان
ابن الخاقان ابن الخاقان ظل الله فی الأرض ناصر الدین
شاه قاجار ابد الله ملکه و سلطانه حسب الأمر
جناب جلالتمآب اجل اکرم امین السلطنه ادام الله
اجلاله العالی تحریر و طبع گردید از آنجائیکه
وجود فائض الجود محض خیر و خیر محض است مجانا
و بلا عوض از بابت خیرات و مبرات سلطانی مرحمت
میفرمایند و کان اتمامها فی یوم الثانی من الأسبوع
الرابع من الشهر الثالث من سنة الخامسة العشر
الأول من المائة الرابعة من الألف الثانی من الهجرة النبویة

دعاء صباح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

یاری میجوئیم بنام خداوند بخشاینده مهربان

ای اسم تو حادث و تو از ذات قدیم
مذکور در ابتدای قرآن کریم

خود را بنشان تو بنمائیم نشان
ای آنکه توئی الله و رحمن و رحیم

یا من دلع لسان الصباح بنطق تبلجه

ای آن کسیکه برون آورد زبان صباح را بگفتار روشنیهای آن

ای رقص کنان چو ذره بهر تو خورشید
مهر تو ضیا بخش دل اهل امید

تا دید نشینان شب هجران را
لطف تو زبان صبح در داده نوید

وسرّح قطع اللیل المظلم بغیاهب تلجلجه

و فرستاد پارهای شب را که تاریکست بتاریکیهای حرکت زوال آن

ای آنکه شب تیره فرستی بعدم
واز صبح کنی دوی جهان را خرّم

ای که صفات تو جمالست و جلال　　وز فیض تو هست نور و ظلمت باهم

وَأَتْقَنَ صُنْعَ الْفَلَكِ الدَّوَّارِ فِي مَقَادِيرِ تَبَرُّجِهِ

و استوار کرد آفرینش گردون گردان را　　در اندازهای آراستگی آن

ای آنکه ز بهر خاطر اهل نظر　　افراخته این گنبد اعلی منظر
ای صنع تو داده چرخ را زینت و فر　　آراسته چون افسر شاهان بگهر

وَشَعْشَعَ ضِيَاءَ الشَّمْسِ بِنُورِ تَأَجُّجِهِ

و بلند افروزانید روشنی آفتاب را بروشن افروختن و زبانه کشیدن آن

ای چهره مهر شعشعانی از تو　　ای نور چراغ آسمانی از تو
افروخته زبانه شمع سپهر　　ای نور وجود کن فکانی از تو

يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ

ای کسیکه راه نمود　　بذات خویش　　بذات خویش

ای آنکه خودش راهبر بنده شده　　دانش بخودش راه نماینده شده
خورشید دلیل ذات خود هست مدام　　ای از تو شعاع مهر تابنده شده

وَتَنَزَّهَ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ

ودور و پاکست از همه جنس آفریدگانش

آنجای که مهرِ جانفزای تو بود	خورشید چو ذره در هوای تو بود
تو واجب و خلق جمله ممکن پس کی	هم جنسِ تو آفریدهای تو بود

وَجَلَّ عَنْ مُلَائَمَةِ كَيْفِيَّاتِهِ

و بزرگوار است از فراهم آوردن چگونگیهایش

ای جلیل و علی و عظیم	بیچون و چگونه توای ربِ کریم
ما حادث و ذاتِ تو قدیم ازلی	هرگز نتوان بکنهِ ذاتِ تو رسیم

يَا مَنْ قَرُبَ مِنْ خَوَاطِرِ الظُّنُونِ

ای کسیکه نزدیک است از گذرکننده هاے گمانها

وَبَعُدَ عَنْ مُلَاحَظَةِ الْعُيُونِ

و دور است از نگران شدن چشمها

ای دل بغم عشقِ تو دلبند شده	چون گوی بچوگانِ تو پیوند شده
چون دیدنِ روی تو نبُد حدِ کسی	هرکس بگمانی ز تو خورسند شده

دیگر

وَعَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ

و دانا است بدانچه میباشد پیشتر از آنکه شود

ای علم تو از ازل هویدا بوده — بر وجه اتم محیط اشیاء بوده

در علم تو کان هست مقدس ز زمان — هر یک هست بوده و نابوده

یَا مَنْ أَرْقَدَنِي فِي مِهَادِ أَمْنِهِ وَأَمَانِهِ

ای آن کسیکه خوابانید مرا در بستر امنش و امانش

ای لطف تو ام بفضل انشا کرده — در عالم جسم و جان هویدا کرده

در خواب من این نشاه جسمانی را — در بستر امن و عافیت جا کرده

وَأَيْقَظَنِي إِلَى مَا مَنَحَنِي بِهِ مِنْ مِنَنِهِ وَإِحْسَانِهِ

و بیدار کرد مرا بسوی آنچه بخشایش نمود از عطاهایش و نیکیهایش

ای آنکه ز خواب غفلت آگاهم کرد — نوری ز کمال خویش همراهم کرد

گر جان دهمش بشکر این لطف کم است — کاحسان و عطای تو دلخواهم کرد

وَكَفَّ أَكُفَّ السُّوءِ عَنِّي بِيَدِهِ وَسُلْطَانِهِ

وباز داشت دستهای بربلا از من بریست تولانیشر و پادشاهیشر

ای انکه مرا سلطنتش داده پناه	در حال من از چشم عطا کرده نگاه
چون راهنما در شب ظلمانی جهل	خورشید جمال او بود در همه گاه

صَلِّ اللّٰهُمَّ عَلَى الدَّلِيلِ إِلَيْكَ فِي اللَّيْلِ الْأَلْيَلِ

رحمت فرست بار خدایا بر کسیکه راه نماینده است بسوی تو در شب تار

از رحمت خود افاضه کن خیر کمال	بر روح نبی زهره فرخنده خصال
چون راهنما در شب ظلمانی جهل	خورشید جمال تو بود در همه حال

وَالْمَاسِكِ مِنْ أَسْبَابِكَ بِحَبْلِ الشَّرَفِ الْأَطْوَلِ

و آن کسیکه چنگ زننده است از سببهایت بریسمان بلندی

ان کز پی دستگیری کل امم	او بحبله از اوج عطا حبل کرم
خود هم که جهان بمهرش آمد زعدم	در آن میبود اعتصامش محکم

وَالنَّاصِعِ الْحَسَبِ فِي ذِرْوَةِ الْكَاهِلِ الْأَعْبَلِ

و آن کسیکه خالص و پاکست شرافت حسبش در بلندی میانه دوشانه

چون پاکی ذات و اصل سرمایه اوست	بر ذروه صلب اصفیا پایه اوست

او قامتِ طوبیست گرو نعتِ قد | سکانِ بهشت جمله در سایهٔ اوست

وَالثابتِ القَدَمِ عَلیٰ زَحالیفِها فِی الزّمَنِ الأوّلِ

وآن کسیکه ثابت است پایش بر لغزشگاهش در روزگار نخست

از پردهٔ عصمت از ازل کرده قماط | وانکه زجهان قماط افکنده بساط
لغزیده بسی کسان درین کهنه رباط | آن بود که داشت استقامت بصراط

وَعلیٰ آلِهِ الأخیارِ المُصطفَینَ الأبرارِ

و بر آل او خوبان و برگزیدکان و نیکوکارانند

صلوات الله باد بر آلِ رسول | آن راهبرانِ راهِ اصحابِ وصول
از ما باد بمصطفایان عقول | هر صبح هزاران صلواتِ مقبول

وَافتحِ اللّٰهمَّ لنا مَصاریعَ الصَّباحِ

و بگشا بارخدایا برای ما درهای صبح را

بِمَفاتیحِ الرَّحمةِ وَالفَلاحِ وَ

بکلیدهای رحمت و فیروزی و

ای آنکه بود نورِ تو جان را مصباح | فیضِ تو همیشه قفلِ دل را مفتاح

بگشای بروی ما در فیض صباح — یارب بکلید رحمت و نور فلاح

اَلْبِسْنِی اللّٰهُمَّ مِنْ اَفْضَلِ خِلَعِ الْهِدَایَةِ وَالصَّلَاحِ

و بپوشان مرا یا خدایا از فاضلترین خلعتهای هدایت وصلاح

ای خالق جبار و بدیع ارواح — بگشای برحم خویش درهای صباح

انگاه ز رحمت بپوشان ما را — افزون ز خلعت هدایت و فلاح

وَاغْرِسِ اللّٰهُمَّ لِعَظَمَتِكَ فِی شِرْبِ جَنَانِی یَنَابِیعَ الْخُشُوعِ

و بنشان یا خدایا از برای بزرگواریت در آبشخور دلم چشمه های زاری

وَاَجْرِ اللّٰهُمَّ لِهَیْبَتِكَ مِنْ آمَاقِی زَفَرَاتِ الدُّمُوعِ

و روان کن یا خدایا از ترس هیبتت از گوشهای چشمم نهر آب اشکها

یارب بنشان در دلم از بیم جلال — از آب خشوع چشمها مالامال

انگاه ز خوف هیبتت در همه حال — چون نهر روان چشم مرا کن سیال

وَاَدِّبِ اللّٰهُمَّ نَزَقَ الْخُرْقِ مِنِّی بِاَزِمَّةِ الْقُنُوعِ

و ادب کن یا خدا ایا سبکی و بدخوئی مرا از مهارهای خورسندی

ای واحد قهار و عزیز غفار — از خوی بد خود آمدم در زنهار

این اشتر نفس بدخوی مرا | از جبل فنا عنش در آور بمهار

إلهي إن لم تبتدئني الرحمة منك بحسن التوفيق

ایخدای من اگر پیشی نگرفت بخشایش از تو بخوبی توفیق

فمن السالك بي إليك في واضح الطريق

پس که خواهد بود راهبر مرا بسوی تو در راه روشن

ای ساخته زابتدا برحمت اثرم | توفیق تو گشته همت بال و پرم
گر رحمت تو نگردد از اول خبرم | آن کیست که باشد سوی تو راهبرم

وإن أسلمتني أناتك لقائد الأمل والمنى

و اگر وا گذارد مرا حلم تو از برای کشنده امید و آرزوی

فمن المقيل عثراتي من كبوات الهوى

پس کیست عفو کننده لغزشهای مرا از روی افتادن بهمه خواهش

گر حلم تو وا گذاردم در هوسم | جز عفو تو کیست لطف فریاد رسم
از دست هوسها چو بیفتم بر روی | غیر از تو امید نیست از هیچ کسم

وإن خذلني نصرك عند محاربة النفس والشيطان

واگر فروگذارد مرا یاری در نزد جنگ کردن با نفس و شیطان

فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانُكَ اِلَى حَيْثُ النَّصَبِ وَالْحِرْمَانِ

پس بتحقیق که واگذارد مرا فروگذاشتن تو بسوی بی بهره گی

گر یاری تو نباشد ای رحمن — در معرکهٔ جهاد نفس و شیطان

خذلان تو واگذاردم در عصیان — ناچار افتم بسوی رنج و حرمان

اِلٰهِي اَتَرَانِي اَتَيْتُكَ اِلَّا مِنْ حَيْثُ الْآمَالِ اَعْلَقْتُ

ای خدای من آیا مرا میبینی که آمدم ترا مگر از جهت امیدها پیوستم

بِاَطْرَافِ حِبَالِكَ اِلَّا حِينَ بَاعَدَتْنِي ذُنُوبِي عَنْ دَارِ الْوِصَالِ

بطرفهای ریسمانهای تو مگر هنگامیکه دور گردانیدند مرا گناهانم از پرستش تو

آیا بینی که من دوم تک کامی — سوی تو مگر بیاد ذوی کامی

یا آنکه زدم دست در اسباب وصال — الا هنگام هجر و بی آرامی

فَبِئْسَ الْمَطِيَّةُ الَّتِي امْتَطَتْ نَفْسِي مِنْ

پس بد مرکبی است آنچه مرکب ساخته نفس من از

هَوِيهَا فَوَاهًا لِمَا سَوَّلَتْ ظُنُونُهَا وَ

خواهش پس وای بر او از برای آنچه زینت داده است گمانهایش و

مناها

مُناها وَتَبّاً لِجُرْأَتِها عَلى سَيِّدِها وَمَوْلِيها

آرزوهایش و زیان باد از بلای دلیریش بر خواجه و آقایش و مولایش

بد راه است نفس ما از هوی	واحسرتا از این نفس من واعجبا
از دست زیان نفس خود واسفا	زانرو که دلیر گشته در امر خدا

اِلٰهي قَرَعْتُ بابَ رَحْمَتِكَ بِيَدِ رَجائي

ایخدای من کوبیدم دروازه بخشش ترا بدست امیدم

وَهَرَبْتُ اِلَيْكَ لاجِئاً مِنْ فَرْطِ اَهْوائي

و گریختم بسوی تو در حالتیکه پناه آورنده ام از بسیاری هوسهایم

وَعَلَّقْتُ بِاَطْرافِ حِبالِكَ اَنامِلَ وِلائي

و آویختم بطرفهای ریسمانهایت انگشتان دوستیم را

ای آنکه رحیمی و کریمی و حمید	بر درگه رحمتت زدم دست امید
سوی تو گریزانم از نفس هوا	دست من و دامن تو ای رب مجید

فَاصْفَحِ اللّٰهُمَّ عَمّا اَجْرَمْتُهُ مِنْ زَلَلي وَ

پس درگذر خدایا از آنچه بد کرده ام از لغزشم و

خَطائي وَاَقِلْني اللّٰهُمَّ مِنْ صَرْعَةِ رِدائي

فانك

وخطایم وعفو کن بار خدایا از افتادن هلاک شده ام

فَاِنَّكَ سَیِّدِی وَمَوْلَاۤئِیْ وَمُعْتَمَدِیْ وَ

پس بتحقیق تو خواجه منی ولای منی وتکیه گاه منی و

رَجَاۤئِیْ وَغَایَةُ مُنَاۤئِیْ فِیْ مُنْقَلَبِیْ وَمَثْوَاۤئِیْ

امید منی ونهایت آرزوی منی در بازگشتنم وجایگاهم

مولای کریمی حمیدی مجید

آقای منی و تکیه گاهی وامید

ای غائبا دوری من درد و سرا

دارم ز تو امید بهشت جاوید

اِلٰهِیْ کَیْفَ تَطْرُدُ مِسْکِیْنًا

ای خدای من چگونه دور کنی درویشی را

اِلْتَجَاَ اِلَیْكَ مِنَ الذُّنُوْبِ هَارِبًا

که پناه آورده بسوی تو از گناهان در حالیکه گریزنده است

یارب بچه سان دور کنی غمگینی

کاید بپناه لطف از مسکینی

وز بیم گناهان بگریزد سوی تو

جز خدمت تو نباشدش

اَمْ کَیْفَ تُخَیِّبُ مُسْتَرْشِدًا قَصَدَ اِلٰی جَنَابِكَ سَاعِیًا

یا چگونه بی بهره سازی طلب کننده راه حق را که آهنگ جناب تو که شتابان

با آنکه تو بی بهره چنان خواهی ساخت	از آنکه تو با وصف ارشاد بشناخت
آمنك جناب تو نمود از سر سعی	تا آنکه بدرگاه تو خود را انداخت

اَمْ كَيْفَ نَطْرُدُ ظَمَانًا وَرَدًا اِلٰى حِيَاضِكَ شَارِبًا

یا چگونه دور کنی تشنه را که آمده باشد بجانب حوضهای تو در حالتیکه نوشنده شد آب

ای بحر نوالت همه را داده زلال	نه چرخ حبابیست ازان بحر کمال
لب تشنه چسان دور نمائی از آن	کآمد سوی حوضها جودت بسوال

كَلَّا وَحِيَاضُكَ مُتْرَعَةٌ فِىْ ضَنْكِ الْمُحُوْلِ

نه چنانست و حال آنکه حوضهای تو پراست در وقت تنگی خشک سالیها

حاشا که کنی دور ازان فیض و کمال	با آنکه تراست حوضها مالامال
بحر کرمت پر است بی نقص و زوال	در تنگی دور کار و در خشکی سال

وَبَابُكَ مَفْتُوْحٌ لِلطَّلَبِ وَالْوُغُوْلِ

و در تو کشاده است از برای جویا شدن و در آمدن و

اَنْتَ غَايَةُ السُّؤْلِ وَنِهَايَةُ الْمَامُوْلِ

تو سؤال منتهای مطلب و نهایت امید داشته شده

درگاه طلب کشاده در همه حال	بر اهل طلب بهر سؤال مال

ندا

تا هر که شود داخل درگاه وصال | از لطف با و فیض رسانی بکمال

دروازهٔ لطف تو بود دایم باز | از بهر دل خستهٔ ارباب نیاز

تو غایت مطلبی و امید دراز | کار من سرگشتهٔ غمگین تو بساز

إلهي هذه أزمة نفسي عقلتها

ای خدای من این مهارهای نفس من است بسته ام آنرا

بعقال مشيتك وهذه أعباء

بربندهای خواست تو و این گناهان

ذنوبي درأتها برحمتك

سنگینی من است دفع کردم برحمت تو

اینست مهار نفس من ای جبار | بر خواهش تو بسته امش در همه کار

این بار گناهان که بدوشم دارم | انداخته ام برحمتت ای غفار

وهذه أهوائي المضلة

و این هوسهای گمراه کننده من است

وكلتها إلى جناب لطفك

باز گذاشتم بسوی آستانه لطفت

ای بس هوسهای من ای رب کریم | کمراه مکن مقصد این نفس لئیم
بگذاشتمش سوی جناب لطفت | ای آنکه غفوری و ودودی و رحیم

فاجعل اللّهمّ صباحی هذا نازلاً علیّ

پس بگردان خدایا صباح مرا این صباح را فرود آینده بر من

بضیاء الهدی والسّلامة فی الدّین والدّنیا

بروشنی هدایت و سلامت در دین و دنیا

یا رب ز کرم صبح مرا نازل دار | بر روشنی هدایت داد قرار
بگشای سلامتی مرا هم در دین | هم در دنیا ز لطف آن غفّار

ومسائی جنّة من کید العدی

و شام مرا سپری از بهر دفع مکر دشمنان

ووقایة من مردیات الهوی

و نگاه دارنده از مهلکات هوا و هوس

آنکه ز کرم شام مرا کن سپری | بر من نرسد ز کید دشمن اثری
در مهلکهٔ هوای نفسم مگذار | مگذار مرا بنفس خود بادگری

انّک قادر علی ما تشاء تؤتی الملک

بتحقیق تو توانائی بر آنچه میخواهی بدهی پادشاهی را

مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ

به کسیکه میخواهی و میگیری پادشاهی را از کسیکه میخواهی

ای تو که بر کل ممالک شاهی	قدرت داری بر آنچه از خواهی
شاهنشاهی ببخشی و بستانی	بر هر چیزی تو قادری اللهی

وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ

و ارجمند میکنی کسی را که میخواهی و خوار میکنی کسیرا که میخواهی

ای حشمت ملک و ملکداری از تو	فیض دو جهان بخلق ساری از تو
در اهل وفا عزت و یاری از تو	بر اهل جفا ذلت و خواری از تو

بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بدست تو است خیر بدرستیکه تو بر همه چیز توانائی

ای که تو هستی بهمه شاهان شاه	در دست تو هست خیرها یا الله
بر هر چیزی توئی توانا ایدوست	از چشم کرم نما باین بنده نگاه

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ

در آوری شب را ... در روز و در آوری روز را

فِي اللَّيْلِ

فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ

در شب و بیرون آوری زنده را از مرده و بیرون آوری

الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

مرده را از زنده و روزی دهی آنکه را خواهی بدون حساب

کاهی شب را در آوری اندر روز	که در شب آری کهی روز افروز
که زنده ز مرده آری که بر عکس	ای بوده برون ز نوع عالم فروز

لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ

نیست خدائی مگر تو منزه میباشی تو بارخدایا و حمد میکنم ترا

مَنْ ذَا يَعْلَمُ قُدْرَتَكَ فَلَا يَخَافُكَ وَمَنْ

کیست که بداند قدرت ترا پس نترسد از تو و کیست

ذَا يَعْلَمُ مَا أَنْتَ فَلَا يَهَابُكَ

که بداند چیستی تو پس خوف نکند از تو

الهی آنکه جز تو نیست معبود کریم	نی هیچ ثنایت کنم از تعظیم
آن کیست که داند صفت قدرت تو	آنگاه نترسد از تو ای رب کریم

أَلَّفْتَ بِقُدْرَتِكَ الْفِرَقَ وَفَلَقْتَ

دوست کردانیدی بقدرت گروههارا وشکافتی

بِرَحْمَتِكَ الْفَلَقَ وَأَنَرْتَ بِكَرَمِكَ دَيَاجِيَ الْغَسَقِ

برحمت دانه را وروشن کردی بکرمت سیاهی شبهای ظلمانی را

ای بر همه خلق لطف واحسان از تو	ای الفت فرق پریشان از تو
لئی فالق اصباح وشکافنده صبح	ای ظلمت شب بصبح رخشان از تو

وَأَنْهَرْتَ الْمِيَاهَ مِنَ الصُّمِّ الصَّيَاخِيدِ

وروان کردانیدی آبهارا از سنگهای صلب سخت

عَذْبًا وَأُجَاجًا وَأَنْزَلْتَ مِنَ الْمُعْصِرَاتِ

شیرین وتلخ وفرو فرستادی از ابرهای فشارنده

مَاءً ثَجَّاجًا وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

آب ریزنده وگردانیدی آفتاب وماه را

لِلْبَرِيَّةِ سِرَاجًا مِنْ غَيْرِ أَنْ تُمَارِسَ

برای آفریدگان چراغ بی آنکه کوشش نمائی

فِيمَا ابْتَدَأْتَ بِهِ لُغُوبًا وَلَا عِلَاجًا

در آنچه   آغاز کرده   بدان در ماندگی   و نه معالجه

لای کرده ز بسنتک سخت جاری انهار		واز ابر کرم فشانده باران بهار
افروخته بر چرخ چراغ از مه و مهر		بی آنکه مشفقی کشی دو کردار

فَيَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ وَقَهَرَ

پس ای کسیکه یگانه بجهة   در عزت   و پاینده گی   و مغلوب ساخت

عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ صَلِّ

بندگان خود را   بمرگ   و نیستی   رحمت فرست

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَتْقِيَاءِ وَ

بر   محمد   و آل او   پرهیزگارانند   و

ای آنکه یگانه تو در عز و بقا		وز قهر تو کل خلق در مرگ و فنا
بفرست بفضل خویش صلوات و سلام		بر حضرت پیغمبر و آلش بصفا

اسْتَمِعْ نِدَائِي وَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَ

بشنو   آواز مرا   و اجابت برسان   دعای مرا   و

حَقِّقْ بِفَضْلِكَ أَمَلِي وَرَجَائِي

درست گردان بفضل خود   آرزوی مرا   و امید مرا

اندر کرم شنو نداهای مرا | بپذیر ز لطف خود دعاهای مرا
امید مرا روا کن از فضل و کرم | در جنت فردوس بده جای مرا

یا خیر من دعی لکشف الضر

ای بهترین کسیکه خوانده شده از برای دفع ضرر

والمأمول لکل عسر و یسر

و آرزو برده شده از برای همه دشواری و آسانی

ای خوبترین کسیکه او خوانده شده | در دفع بلا ز هر که درمانده شده
ای آنکه بهر سختی و هر آسانی | ز امید عطای او دله زنده شده

بک انزلت حاجتی فلا تردنی من

بسوی تو فرود آورده‌ام حاجت خود را پس باز مگردان مرا از

سنی مواهبک خائبا یا کریم یا کریم

بلند مرتبه بخششهایت نا امید ای کریم ای کریم

امید تویی در همه دشواری و بیم | حاجت بتو آورده‌ام ای رب رحیم
نومید مکن مرا ز بخششهایت | ای آنکه کریمی تو کریمی تو کریم

برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی

بقی

بحق رحمت از رحیم کننده زین رحم کننده کان در رحمت زیست

الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

خدایا بخواجه دلآرا محمد و آل او چه پاکانند

ای ادیم راحمان ازان رحمت خاص / بفرست سوی سید سادات خواص

هر دم بادا هزار صلوات و سلام / بر احمد و آل او بصدق و اخلاص

قد قوبلت هذه النسخة وطوبقت

علی خط مولانا امیر المؤمنین علیه

السلام الذی رقم فی آخره بهذه

العبارة کتبه علی بن ابی طالب فی آخر

نهار الخمیس حادی عشر شهر ذی الحجه

سنة خمس وعشرين من الهجرة

دعائیکه در سجده باید خواند شود

الهی قلبی محجوب ونفسی معیوب و

عقلی مغلوب وهوائی غالب

وطاعتی قلیل ومعصیتی کثیر و

لسانی مقر بالذنوب فکیف حیلتی

یا علام الغیوب ویا ستار العیوب

ویا غفار الذنوب اغفر لی ذنوبی

کلما

كُلَّها يا غَفّارُ يا غَفّارُ يا غَفّارُ

يا شَديدَ العِقابِ يا غَفورُ يا رَحيمُ

يا حَليمُ يا كَريمُ اقْضِ حاجَتي بِحَقِّ القُرآنِ

العَظيمِ وَالنَّبيِّ الكَريمِ وَصَلَّى اللهُ

عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجمَعينَ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ

كَتَبَهُ العَبدُ الدّاعي لأبود الدَّولة القاهِرة الباهِرة النّاصِرة اقل ابناء العلماء ابن محمد علي زين العابدين المحلاتي في دار الخلافة طهران حسب الامر الامام سنة ١٣٠٥ خمس وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة

ناصر الدین شاه قاجار

مخفی نماناد که چون نسخ دعای صباح که

در دست این بنده مغلوط بود لهذا بعد از

استیذان از اعلیحضرت اقدس شهریاری خلد

الله ملکه و دولته حسب الامر جناب جلالت مآب

اجل اکرم افخم آقای امیر السلطنه دام اجلاله

این فدوی دعاگوی دولت جاوید بنیاد سید جلیل مدرس

طامی این نسخه را با نسخه که در خزانه عامره است بخط کوفی

که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه مرقوم

فرموده اند مقابله کرده و مطابق نمود بعد از

مراد

ناصر الدین شاه قاجار

مذاقه و اهتمام در تصحیح و تکتیب جهت مشغلا

وجود مبارک اعلی حضرت قدر قدرت کیوان رفعت

سلیمان مرتبت اقدس شهریاری شاهنشاه جهانپناه

خلد الله ملکه و دولته و ابد سلطنته منطبع گردید

استدعا از قرائت کنندگان آنکه در

اوقات قرائت بدعاء بسط و وجود

مبارک اعلیحضرت شاهنشاه را ثنا نما جناب

جلالتمآب اجل آقای امیر السلطنه ذو الجلاله

و ثنا الثنا را بنده کنند که او بدعای خیر یاد نمود و

را بعد کاتب نسخه را فقیر را طلب مغفرت نمایند

در زمان دولت جاوید آیت سلطان عادل

وخاقان باذل السلطان بن السلطان

بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان صاحب

قران خلد الله ملکه وابد الله دولته

بامر جناب جلالت مآب اجل اکرم افخم اعظم

بندگان امیر نایب السلطنه کذا امر جلاله العالی

زین العابدین المحلاتی تحریر نمود و بحلیه طبع در آمد در دار الخلافه

تجویدی اشتدر قواعد قرائت

بسم الله الرحمن الرحیم

نوع انسان و بنی ادم رابسیت و هشت

دندانست یا سی و دو و از سی و دو

بیشتر نیست و از بیست و هشت

کمتر نیست اگر بیست و هشت دنداز

باشد پنج قسم میشود اگر سه و

دو باشد شش قسم میشود قسم اول

ثنایا وان چهار دندانست از جلو

دو از بالا و دو از پائین مقابل هم

دیگر که دندانهای روبرو است

قسم دویم رباعیات پهلوی

ثنایا چهار عدد است طرف راست

ثنایا یکی از بالا و یکی از زیر و از

طرف چپ هم یکی از بالا و یکی از زیر

قسم سوم انیاب است وان هم چهار

عدد است پهلوی رباعیات طرف

راست و طرف چپ یکی از بالا و

یکی از زیر و بفارسی این دندان

ها را دندان نیش میگویند قسم

ان چهار است

چهارم دندانهای ضواحك و

طرف راست انیاب یکی از بالا و

یکی از پائین و طرف چپ انیاب

یکی از بالا و یکی از پائین قسم

پنجم دندانهای طواحن است

وان دوازده عدد است طرف

راست ضواحك سه از بالا و

سه از زیر و طرف چپ ضواحك

سه از بالا و سه از زیر و این

دندانها را بفارسی دندان اسیا

میگویند و این بیست و هشت

دندان است و اگر کسی را باشد

چهار دندان در کنج دهن کراخر

دندانهای طواحن برون اید در

بیست سالہ کی طرف راست یک

از بالا و یک از زیر و طرف چپ ہم

و این چہار دندان را نواجذ گویند

کہ بفارسی دندان عقل میگویند

حروف تہجی جمیعاً بیست و نہ

حرفست از اول الف تا حرف یا شانزدہ

مخرج از برای این حروف قرار دادہ

اند شش حرف از حلق ادا میشود

در رسه موضع الفهمزه مثل ء

وهاء هوز مثل ه دو چشم باشد

از اول حلق ادا میشود نزدیک

دهن مخرج دوم عین وحاء

حطی است که از وسط حلق ادا

میشود مخرج سوم غین وخاء

است کہ از آخر حلق ادا میشود

مخرج چہارم مخرج قاف و

کافست قاف از قلتمۂ اول لہات

و کاف از کدۂ آخر لہاتست و

لہات پارچہ گوشتی است کہ

بفارسی زبان کوچک میگویند

سمت بالا کہ سمت ملا ذاست مخرج

قاف است

قافست زیر آن مخرج کافست

ششم مخرج حروفِ مدّ و آن

سه تا است الفِ ساکن ماقبل

مفتوح و واوِ ساکنِ ما قبل

مضموم و یاءِ ساکن ماقبل

مکسور است مِثل اوتینا واو

مِثل او یاء مِثل فی الفش مِثلِ

تا واز فضای دهن ادا میشود
واین حروف راجوفی وهوایی
خوانند هفتم از کنارهٔ سر زبان
با شکم دندانهای طواحن و ضواحک
بالاخواه از طرف راست وخواه
طرف چپ مخرج ضاد است
هر کدام طرف که آسان تر باشد

اَزْ بَرَاۓ کُو بَنْدَہ ہَشْتُمْ سَرِ زَبَانْ

بَا پَنْج دَنْدَانْ ہَاۓ رُبَاعِیَاتْ وَ

اَنْیَابِ بَالَا مَخْرَجِ لَامْ وَ نُونْ نَسْتْ

نُہُمْ سَرِ زَبَانْ بَا پَنْج دَنْدَانْہَاۓ ثَنَایَا

بَالَا مَخْرَجِ دَالْ وَ تَاۓ مَنْقُوطَہ وَ

طَاۓ اَسْتْ دَہُمْ یَکْ قَدْرِۓ

بَالَا تَرْ اَزْ مَخْرَجِ طَاۓ وَ دَالْ بَدِہَانْ

مَخْرَجِ رَاۓ اَسْتْ دِمِثْلِ طَا وَ دَالْ

نمی چسپد با زدهم از وسط

زبان و از هوای دهن مخرج جیم است

و شین و مخرج یاء غیر مده است

مثل اج و اش و ای در جیم و یاء

زبان یکقدری کم میکند و در

شین زبان پهن میشود دور از هم

سر زبان ما بین دندانهای ثنایای

بالاو دَنداںهاىِ ثُنايائى زىرِ مخرَج

ظاۓ مُؤَلّفَ وَذال وَثاۓ مُثلّثَ

اسْت سَرِ زَبانِ ہم تُكِ زَبانْ مابَيْن

شِگافِ دُو دَنْدانهاىِ ثُنايائى

زِىرى مَخْرَج صادُ وَزآءَ اَسْت

چهارِ ہمُ سَرِ دَنْدانهاىِ ثُنائى بالا

بالا بِشكِوِ لبِ زِىرى مَخرَجِ فاءَ اسْت

پانزدهم مخرج میم و نونست

که در دماغ کفنه میشود

شانزدهم مخرج با و واو و میم

است میم از خشکی لب و لبها جفت

میشود و با از تری لب با هم

مثل میم جفت میشود و واو لب

بهم غنچه میشود پس معلوم

مَعلُوم میشَود کِه میم وَ نُون دُو
مَخرَج دارَد یَک مَخرَج دَر دماغ
وَ یَک مَخرَج میم اَز لَب گُفتَه میشود
وَ نُون هَم یَک مَخرَج اَز زَبان گُفتَه
میشَود کِه بیخ دَندانهایِ ثَنایا است
وَ لام سَرِ زَبان وَ بیخ دَندانهایِ
رُباعیّاتِ بالا گُفتَه میشَود

هَرْگَاهْ بِخْوَاهَدْ تَمِیزْ بِدَهَدْ وَمُلْتَفِتْ

بِشَوَدْ کِه اِیْنْ حُرُوفْ اَزْ مَخْرَجِ خُودِشْ

اَدَا شُدَه یِکْهَمْزَهٔ مَفْتُوحَه بَرْ سَرِ آنْ

حَرْفْ بِیَاوَرَدْ تَا مَعْلُومْ شَوَدْ مَثَلاً

حْ اَحْ عْ اَعْ غْ اَغْ قْ اَقْ کَافْ

اَکْ یْ اَیّْ طْ اَطْ دْ اَدْ ثْ اَثْ نُونْ

اَنْ لاَمْ اَلْ فْ اَفْ وَهَمْچُنِینْ تَا اِیْنْ

چون نگوید ملتفت نمیشود

دو زبرے از اوّل قرآن

تا آخر قرآن هر کجا که باشد آنرا

تنوین میگویند و یکنون نیست مثل

آن و من و ان نون نیست که جزم دارد

وآن نون را نون ساکنه میگویند

با آن دو زبر و دو زیر و دو

پیش بر بیست و هشت حرفِ تهجّی

که میرسد چهار قسم میشود یک

قسمش بشش حروفِ حلق که میرسد

اظهار میشود یعنی بهیچ چیز نمی

خورد بهمزه که میرسد مثل

من آمن و بهاءِ هوّز که میرسد مثل

عنه یا منه تفاوت نمیکند مثلاً

دُوتا پیش بعین بَرسَد مثلِ سمیعٌ

عَلیمٌ کہ بعین بخورد دو پیش بہ

حِ برسد مثلِ علیمٌ حکیمٌ وا شکورٌ

حلیمٌ و دو زبر بغین برسد مثلِ

مِنْ عذابٍ غَلیظٍ یا وعدٌ غیرُ مکذوبٍ

وَبخ برسد مثلِ مِنْ خیرٍ یا منخفضٌ

این شش حرف از بیست هشت حرف کہ

اظهار

اظهار میشود همین تنوین که

دو زبر و دو زیر و دو پیش است

با نون سکن جزم دارد که معروف

بنون ساکنه است بشش حرف

دیگر میرسد ادغام میشود باء

راء میم و لام واو نون است که

حروف یرملون میگویند بباء

کِہ مِیرَسَد مِثْلِ مَن یَّشَآءُ کِہ نُونِ
سَاکِنَہ بِبَاءِ خُورْدَہ وَبَایَد بِطَورِ اَدَای
کُفْت کِہ صَدَا دَرْ دِمَاغ بِپِیچَد
وَغُنَّہ حَاصِل شَوَد وَتَنْوِین کِہ
بِوَاو مِیرَسَد مِثْلِ مُحَمَّدٍ وَّآلِ
مُحَمَّدٍ کِہ دُو زِبَرِ دَالِ مُحَمَّدٍ بِوَاو خُورْدَہ
وَبَایَد بِطَورِی کُفْت کِہ صَدَا دَرْ

دماغ بپیچد وغنّه حاصل

شود ودر قرآن تنوین که بواو

بخورد مثل اُمّةً وسطاً که دو

زبرِ تاء بواو وسطا خورده است

وتنوین که بمیم برسد مثل فریقاً

منهم وباید بطوری گفت که

صدا در دماغ بپیچد که غنّه

حاصل شود وبنون کہ میرسد مثل

مِن نَّصِیرٍ کہ نونِ ساکنۂ مِن بنونِ

نَصِیرٍ رسید و باید بطوری کہ

در این چہار جا کہ صدا در دماغ

بپیچد و غنّہ حاصل شود کہ یاء

و واو و میم و نون باشد و ادغام

میشود مع الغنّہ امّا براء و لام

كہ میرسد ادغام میشود بلاغنہ

یعنی نباید بطوری بگوید کہ صدا

در دماغ بپیچد مثل غفور رحیم

کہ تنوین براء رسیدہ یا من ربك

کہ نون ساکنہ براء رسیدہ ولام

مثل هدی للمتقین کہ تنوین بلام

للمتقین رسیدہ ولم یکن لہ

کہ نونِ ساکنہ بلامِ لہ رسید

در این دو جا کہ راء و لام باشد

باید ادغام را بطوری کرد کہ صدا

در دماغ پیچیدہ نشود کہ غنہ

پیدا شود کہ ادغام بلا غنہ اش

میگویند و در ہمہ قرآن ہمین

جور است پس در حروف حلق

که شش تا بود اظهار شد و در

حروف یرملون ادغام که مفصلاً

بیان شد حکم دوازده حرف از

ببیست و هشت حرف قسم سوم

همین دو زبر و همین دو زیر و

همین دو پیش با نون ساکنه که

نون جزم دار است بباء که میرسد

قَلب میشوَد یعنی بَدَلِ بمیم میشود

وَزَمانِ تلفّظ میم گفته میشوَد

مِثلِ مِن بَعد کِه نون ساکِن بِباء

رَسیدَه وَ دو پیش مِثلِ صُمٌّ بُکمٌ

این سیزدَه حَرف از بیست وهشت

حَرف کِه گذشت قِسمِ چهارُم تنوین

یعنی دو زَبَر وَ دو زیر وَ دو پیش

وَنونِ ساکِنَہ کِہ بما بقی حُرُوف کِہ

پانزدہ حرفست میرسد اخفا می شود

مِثلِ ادغام بہم نمیخورد ہمین قدر

دُو زَبَر با دُو زیر با دُو پیش با

نُونِ ساکِنَہ بحرفِ دیمی کِہ رسید

مِثلِ اَنزَلَ با دُو پیش کِہ بضاد

رسید با دُو زَبَر کِہ بقاف رسید

مِثْلُ اِذًا قِسْمَةٌ ضِيزىٰ وَنُونِ

سَاكِنَہ كِہ بِتَاءْ رَسِيدْ مِثْلِ اَنْتُمْ

يَا بِدَالْ رَسِيدْ مِثْلِ مِنْ دُونِہِمْ

يَا نُونِ سَاكِنَہ بِكَافْ بِرَسَدْ مِثْلِ

اِنْ كَانَتْ يَا بِقَافْ بِرَسَدْ مِثْلِ

يُنْفِقُونَ يَا بِفَاءْ بِرَسَدْ مِثْلِ

اَنْفِقُوا يَا بِسِينْ بِرَسَدْ مِثْلِ يَنْسِلُونَ

نُونِ ساکِنَہ بطاءِ بَرسَد مِثل

تَنطِقُونَ وَھمچنین بھمہ اینہا بدانید

حَرف کہ برسَد اِخفاء میشَود همین

جُو بیکدیگر بیان شُد وَ اَمّا در لامہا

جلالہ کہ اِسمِ اللہ است ھرجا کہ ما

قبلش فتحہ یعنی زبر یا ضمّہ یعنی

پیش دارد بغلظت گفتہ میشود

مِثلِ اِنَّ اللّٰہَ وَعَلَی اللّٰہِ وَاِلَی اللّٰہِ وَ

اللّٰہُ وَلَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاَللّٰھُمَّ

وَبِشِر دار مِثلِ رَسُولُ اللّٰہِ وَاذْکُرُوا

اللّٰہَ وَھَرجا کِہ کسرہ یعنی زیر داشتہ

باشد نازک گفتہ میشود مِثلِ

لِلّٰہِ سَبِیلِ اللّٰہِ بِاللّٰہِ بِنِعمتِ اللّٰہِ لَمْ

یَکُنِ اللّٰہُ فَاِنَّ الْعِزَّۃَ لِلّٰہِ وَجَعَلُوا لِلّٰہِ

دَرْهَمِهٔ قُرْاٰنْ هَرْجَا پِیْشْ اَزْلَامْ

زِیْرْدَارَدْ هَمِیْنْ جُوْرْنَازِلْ خُوَانْدَهْ

مِیْشَوَدْ وَیَکِیْ دِیْگَرْ مِیْمْ سَاکِنَہ یَعْنِیْ

مِیْمِیْکِہ جَزْمْ دَاشْتَہ بَاشَدْ بِبَاءْ آ

کِہ مِیْرَسَدْ اِخْفَاءْ مِیْشَوَدْ یَعْنِیْ لَبْ

دُرُسْتْ جُفْتْ نَمِیْشَوَدْ بِسِبَبِیْ

خُوَانْدَہْ مِیْشَوَدْ هَمِیْنْ مِیْمْ سَاکِنْ

بمیم کہ میرسد ادغام میشود یعنی

بشدت ادا میشود بباقی حروف

دیگر هر جا برسد اظهار میشود

و بواو و فاء برسد خوب واضح

تر اظهار میشود مثل اموالکم و

اولادکم فتنة والله عنده

سبب

اجر عظیم انا مدها ابکرد فرارا

اَقسامَش بِسیار اَست اَگَر بِخواهَم

بَیان کُنَم گُنجایِش نَدارَد مَگَر اینکِه

مُختَصَری اَز آنها بَیان شَوَد جِهَتِ

دانِستَن وَ اَدا کَردَنِ آنها حُروفِ

مَدّه سِه عَدَد اَست یَکِ اَز آنها

اَلِف اَست یَکی اَز آنها واو اَست یَکی

اَز آنها یاء اَست مِثلِ اُوتینا واوَش

مِثلِ اُو وَ یاءَش مِثلِ بیِ اَلِفَش

مِثلِ نا بَعداز هَر کُدام اَز این سِه

حَرف اَگَر اَلِف هَمزَه واقِع شَوَد بایَد

مَدّ بِدَهند چِه دَر یک کَلِمَه باشَد

چِه دَر دُو کَلِمَه تَوَفُّر نِمیکُنَد لیکِن

هَرگاه دَر یک کَلِمَه واقِع شُد

مَدِّ مُتَّصِل وَ واجِبَست وَ هَرگاه

دَرْدُو کَلِمَهٔ وَاقِع شُدْ مَدِّ مُنْفَصِلْ

وَمُسْتَحَبَّسْتْ اَنکِه دَرْ یَکْ کَلِمَهْ بَاشَدْ

تِمْثَالِ اَلِفْ مِثْل سَآءَ وَوَاوْ مِثْلِ

سُوْءَ وَیَاء مِثْلِ سِیْٓءَ وَاَنْکِه

دَرْدُو کَلِمَهْ بَاشَدْ تِمْثَالِ اَلِفْ

مِثْل وَمَا اَنْزَلْنَا وَاوْ مِثْلِ قَالُوْا

اٰمَنَّا وَیَاء مِثْلِ اِنِّی اٰمَنْتُ بَاز هَم

مثال

مِثَالِ اَلِفْ مِثْلِ اِنَّا اَنْزَلْنَا وَوَاوْ

مِثْلِ قَالُوا اِنَّا تَطَيَّرْنَا وَيَاءِ مِثْلِ

عَسٰى رَبِّي اَنْ يُؤْتِيَنِ وَيَكُومَتْ

مِيشَوَدْ كِهِ هَمِيْن حُرُوفِ مَدْ كِه يَاءْ

وَاَلِفْ وَوَاوَسْتْ سَبَبَشْ هَمْزَهْ

نِيسْتْ بَالْكِه سَبَبِ مَدِّشَانْ سُكُونِ مُسْتَ

مِثْلِ مِثْلًا لَامِ اَلِفْ لَامْ مِيمْ يَا مِيمْ

مم

حٰمٓ اَلِفْ کِه حَرفِ مَدِّ لَاء اَسْت

اَلِفیسْت کِه بالای اُو اَسْت وَ سَبَبَش

سُکُونِ میمَسْت کِه رُوی هَم رَفْتَه

لَام میشَوَد وَ تِمثالِ یاء مِثْلِ

یاءِ میم وَ سَبَبِ مَدّش سُکُونِ میم

یَعنی جَزم داشْتَنِ میمِ دُوّمی اَسْت

حٰمٓ مَثَلاً حاء مَدّ نَدارَد وَ میم

مَدّ دارَدْ مِثْلِ لامِ اَلِفْ لامْ را

کہ لام مَدّ دارَدْ وَ راءْ مدّ ندارَدْ

بمِثالِ واوْ مِثْلِ کَلِمۂ اَوَّلِ

نُوْنٓ وَالْقَلَم کہ نُوْن مَدّ دارَدْ وَ

ہَمِیْن جُوْر ہَرجا کہ سِہ حَرْفی باشَدْ

یکی حَرْفِ مَدّ وَ سَبَبَش کہ سُکُوْنَسْتْ

بَعْدَش باشَدْ کہ دَرْ سِہ حَرْفْ

مُتّصِل بہم باشد مدّش بابد

داد و ہر جا کہ دو حرف باشد

مِثلِ را مِثلِ حائیکہ در اوّلِ سورۂ

حمٓ است مدّ داده نمی شود امّا

میمش چون سه حرفیست مدّ دارد

و قسمِ دیگر از اقسامِ مدّ کہ بابد بیان

نمود مدّ مدغمست کہ حرفِ مدّ

وَسَبَبِ مَدّ دَر هَم اِدغام شُدَه

اَست مِثلِ دَآبَّة وَصَآخَّة وَ

اَتُحاجّوُنّی کِه بالای اَن تَشدید

مینُویسَند وَمَدّ میکُنانَند وَیَک

میمیست کِه اُورا میم ساکِن میگویَند

اِین میم ساکِن کِه بِمیم دیگر میرَسَد

اِدغام میشَوَد مِثلِ اَصابَکُم

قُصِبَہٗ وَہَل عَلِمتُم مَّا فَعَلتُم وَ

بِنا آ ءُ کِہ مِیرَسَد اِخفا ءُ مِیشَوَد مِثلِ

یَاْمُرُکُم بِالسُّوءِ کِہ مِیم سَاکِن یَاْمُرُکُم

بِنا بِالسُّوءِ رَسِیدَہ بَاید اِخفا شَوَد

یَعنی لَب بَاہَم جُفت نَمِیشَوَد بِلِستی

گفتہ مِیشَوَد وَہَمِین مِیم سَاکِن کِہ بِیَا ی

حُرُوف مِیرَسَد اِظہَار مِیشَوَد بِقِسمی کِہ

میم ساکن از واو جدا میشود

مثل علیهم ولا الضالین

کتبه العبد الجانی اقل ابناء العلماء
ابن محمد علی زین العابدین المحلاتی اوتیا
کتابهما بیمینهما وحوسبا حسابا
یسیرا فی دار الخلافة طهران صانها
الله عن آفات الدوران فی شهر ربیع الثانی
من شهور سنة ۱۳۰۵ خمس وثلثمائة بعد الالف
من الهجرة النبویة المصطفویة علی هاجرها الالف
الثناء و التحیة